



ترم چهار نظام قدیم

عرفان کیهانی حلقه

جلسه ۵

این جزوه منطبق با محتوای پیاده‌سازی شده «فایل تصویری ترم چهار، جلسه پنجم، نسخه اول» تهیه و با بیان محاوره‌ای ارائه گردیده است به‌زودی ویرایش جدیدی از این جزوه منتشر خواهد شد که شامل نکات تکمیلی موجود در سایر نسخه‌های منتشر شده این ترم خواهد بود. بنابراین، هر ترم صرفاً یک جزوه خواهد داشت که تمامی مطالب ارائه‌شده در هر ترم را در بر می‌گیرد.

اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه

برای دسترسی به منابع مکتب عرفان کیهانی حلقه و آکادمی طاهری
اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه را نصب نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh

وبسایت‌های آکادمی طاهری

برای گذراندن دوره های آموزشی مکتب عرفان کیهان حلقه، در آکادمی طاهری ثبت نام کنید.

آکادمی طاهری نظام جدید



taheriacademy.com

❖ ویژه دانشجویان بین الملل



erfanhalghehacademy.com

❖ ویژه دانشجویان داخل کشور

آکادمی طاهری نظام قدیم



taheriacademy.com

❖ ویژه دانشجویان بین الملل



elementary.erfanhalghehacademy.com

❖ ویژه دانشجویان داخل کشور



mataheri.com

❖ وبسایت مرکزی (محمدعلی طاهری)



MohammadAliTaHERiOfficial

❖ یوتیوب محمدعلی طاهری

به‌نام هستی بخش یکتا

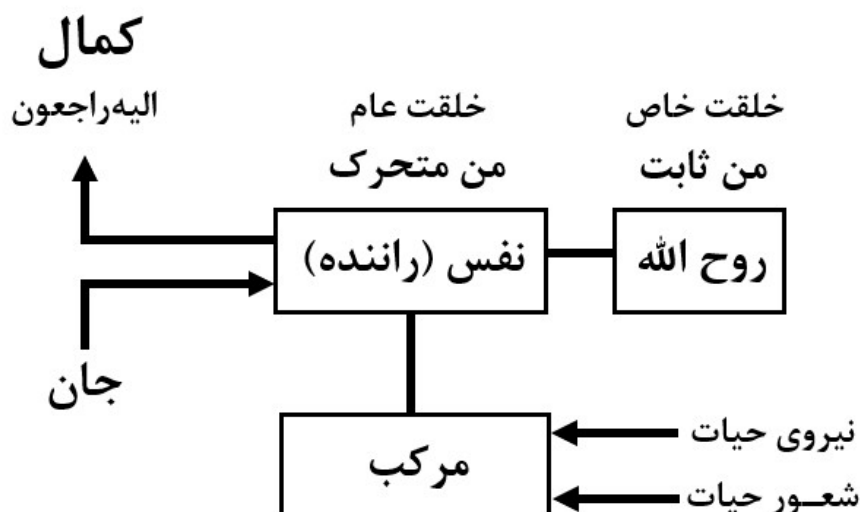
با عرض سلام خدمت دوستان عزیز،

توضیح من ثابت (روح الله) و من متحرک (نفس) - کشف رمز کبد:

توضیح بدم خدمت دوستان که یک من ثابت داریم که «روح الله» است و یک من متحرک داریم که نفس است و راننده است. یک مرکب داریم که همین جسم ماست. یعنی این مرکب به‌عنوان یک ماشین و کسی یک داره این مرکب رو رانندگی می‌کنه. بعد این مرکب رو اینجا می‌اندازه و یک جای دیگه، یک مرکب دیگری رو انتخاب می‌کنه. پس مرکب تغییر پذیر و متغیره؛ یعنی من متحرک، متحرکه. مرکب متغیره و جا به جا عوض میشه و این مجموعه دارند میرن به سمت کمال که کمال هم یعنی الیه راجعون. در دوره هفت، مفصل راجع به نفس و مرکب و اینها صحبت می‌کنیم و اینجا فقط این موضوع رو بررسی می‌کنیم که یک من ثابت داریم و یک من متحرک داریم و بعد اصولاً ما از دو بخش ایجاد شدیم:

- یک خلقت خاص
- یک خلقت عام

خلقت خاصش روح الله است و خلقت عامش روح القدس هست؛ لذا این یعنی خلقت
ما میانه دو چیزه؛ از دو چیزه.



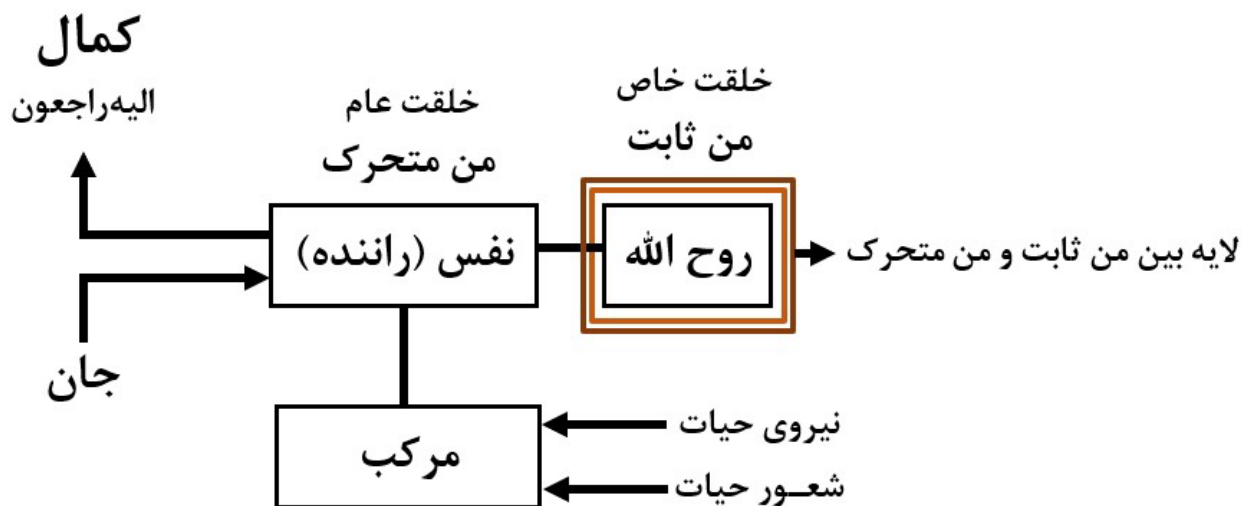
«خلق الانسان فی کبد»، از نظر ما کبد به معنای رنج نیست؛ به معنای میانه‌ست. اتفاقاً یکی دیگه از معانی کبد، همون میانه‌ست. یک معنایش رنجه؛ یک معنایش میانه‌ست. منتها چون از این زاویه به معنای میانه نگاه نکردند؛ معنای رنج رو گرفتند و انتخاب کردند و اینطور معنی کردند که ما انسان رو در رنج آفریدیم. در حالی‌که در یک جای دیگه میگه: «فی احسن تقویم». اصلاً قرار نبوده که ما رو در رنج بیافرینه! برای چی در رنج بیافرینه؟ بعد این دو تا صحبت، با هم در تضاد می‌افته و اون وقت ما می‌گیم آخه برای چی ما رو در رنج آفریدی؟ حالا باید به ما جواب بدن که چرا ما رو در رنج آفریدند.

اما منظور اینجاست که ما مخلوطی از دو جریان هستیم. یک جریان، خاصه که روح الله هست. روح الله مخلوق خاصه و اون یکی، جریان عامه. مثلاً الان روح القدس در ما نقش داره یا نداره؟ همین مرکبمون رو روح القدس آماده کرده. همین مرکبمون مگه هوشمندی نیست؟ مگه آگاهی نیست؟ مگه این هستی آگاهی نیست؟ در واقع این بخش، عامه. روح القدس و سایر مخلوقات. ملائکه و همه دست به دست هم دادند تا این عرش خدا سرپاست و ما سرپا هستیم. اینم در حاشیه خواستم که در جریان باشید.

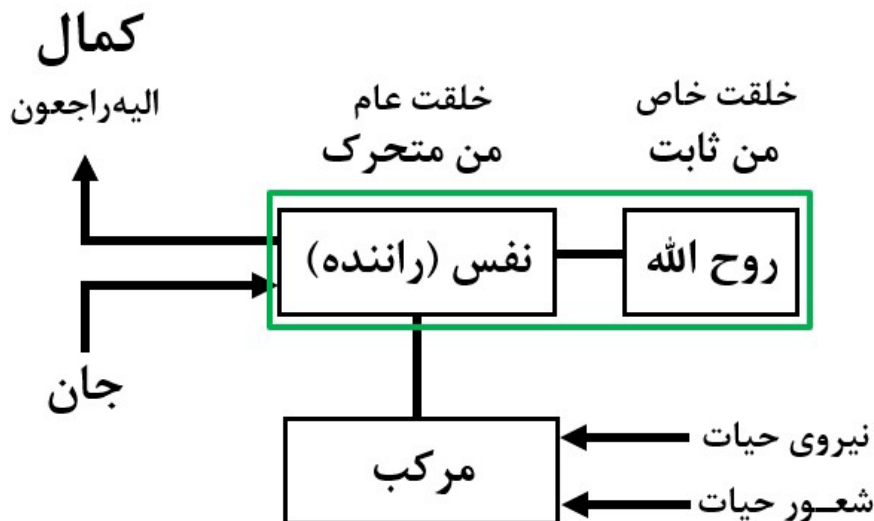
دلیل طراحی جهنم- مرگ و جهنم، رحمانیت ویژه و خاص الهی:

میایم سر اینجا این موضوع، روز اول به ما گفتند: «لا تقربا هذه الشجرة»، به این درخت نزدیک نشید؛ ما شدیم. وقتی که ما نزدیک شدیم؛ بین ما و او فاصله افتاد. لذا اتفاقی که افتاد؛ این شد که ما از این بخش روح الله، جدا شدیم. با ما هست؛ ولی ما بهش دسترسی نداریم. در مرکز وجود ماست؛ ولی ما بهش دسترسی نداریم. گفت: «وعلم آدم الاسماء كلها»، این «علم آدم الاسماء كلها» کجاست؟ چرا ما هیچی بلد نیستیم؟ اون گنجینه کجاست؟ اون گنجینه علم خدایی و «علم آدم الاسماء» کجاست پس؟ اون گنجینه، من ثابت (روح الله) در مرکز وجود ماست و ما بهش دسترسی نداریم. پس در همون لحظه، همونجا بین من ثابت و من متحرک جدایی افتاد و ما از او جدا افتادیم؛ این مفهوم سقوطه. ما او رو از دست دادیم؛ یعنی ساقط شدیم. از جایی که ارتفاع باشه، به جایی سقوط نکردیم، بلکه امکانی رو که اینجا بود؛ از دست دادیم. حالا این حرکت در این چرخه که قبلاً دایره‌اش رو کشیده بودیم؛ شروع شد. این من ثابت، گنجینه‌ست؛

گاوصندوقه. این راننده سوار مرکب‌های مختلف می‌شه و مثل الان، میاد اطلاعات کسب می‌کنه تا یک روزی بتونه از این گنجینه استفاده کنه. قضیه ادامه پیدا می‌کنه و میاد می‌رسه به یک جایی به نام جهنم و این لایه از بین نمیره؛ مگر در جهنم. هرچه ما اومدیم جلوتر؛ این لایه به علت تخلفات ما ضخیم‌تر و ضخیم‌تر شده. این لایه، لایه‌ای‌ست که ما رو جدا کرده. حالا شما این لایه رو از هر جنسی که می‌خواهید؛ در نظر بگیریدش. جنسیت مطرح نیست؛ ما جدا شدیم. یعنی مطابق شکل زیر، این علم و این گنجینه یک‌طرفه و ما طرف دیگه هستیم و هر کاری می‌کنیم که دست‌درازی کنیم و به این گنجینه دسترسی پیدا کنیم؛ نمی‌تونیم.



لذا ما باید وارد جهنم بشیم تا این لایه از بین بره و بعد طبق توضیحاتی که میدم؛ این دو تا یعنی من ثابت و من متحرک بتونند با هم امتزاج پیدا کنند و من متحرک بتونه از این گنجینه روح الله (من ثابت) استفاده کنه. بنابراین اگر جهنم نبود، ما هرگز به او نمی‌رسیدیم؛ منظور از رسیدن به او اینه. در واقع تعریف جهنم اینه که جهنم تالار عروسی‌ست. جهنم تالار امتزاجه؛ محل فیوژنه. فیوژنی که این دوتا بخش با هم امتزاج پیدا کنند و انسان تازه به اون بخش خودش برسه که «علم آدم الاسماء کلها»، به این بخش برسه. اگر جهنم نبود؛ ما هرگز همچین تزویجی و همچین امتزاجی رو نداشتیم.



اصلا از ابتدا تا انتها در ساختار هستی ما چیزی جز آگاهی نداریم؛ آگاهی در تجلیات مختلف. جهنم هم آخرین مرحله‌ای است که این آگاهی وجود دارد. می‌گن از یک جایی جبرئیل یا روح القدس، جا می‌مونه. لذا در این حلقه، ما چیزی جز ساختار آگاهی در تجلیات مختلف نداریم و در اونجا آخرین کار این آگاهی، انجام میشه و این لایه رو از بین می‌بره و از اونجا به بعد، دیگه مرکب وجود نداره و هیچ ساختار دیگه‌ای لازم نیست. این نفس و این روح الله، میشه ساختار ویژه‌ای غیر از هوشمندی. لذا جبرئیل اونجا دیگه جا می‌مونه و شرح وظیفه‌اش دیگه تموم میشه. از اونجا به بعد چند مرحله داریم که براتون توضیح میدم. من ابتدا خواستم کل ماجرا رو مختصر بگم تا حالا برگردیم مفصل‌تر نگاهش کنیم.

بنابراین رحمانیت ویژه که به‌طور ویژه و خاص شامل حال هر کسی میشه و کسی گریزی ازش نداره؛ بحث مرگ و جهنم. اگر مرگ و جهنم نبودند؛ ما به او نمی‌رسیدیم. وقتی ما می‌گیم جهنم جزء رحمانیته، در وهله اول ممکنه ما تعجب کنیم و بگیم چطور یک جایی قراره ما رو بسوزونند و این رحمانیت الهیه؟ ببینید در اونجا قراره گناهان ما رو بسوزونند و قراره اون تخلف‌ها و اون حجاب بین ما و او رو بسوزانند که همون لایه بین من ثابت و من متحرکه. لذا در جهنم قراره این لایه رو بردارند، تا ما بتونیم به اون چیزی که از اون روز اول، ثانیه اول، وعده‌اش به ما داده شد، که اون علم در همه زمینه‌ها بود؛ تازه بهش برسیم.

حضور: اون خالدين فيها ابدًا که می‌گه چیه؟

استاد: همه رو خدمتتون توضیح میدم. من فقط خواستم اینجا مکانیزم این رو بگم؛ بعد بریم روی اون دایره چرخه با هم صحبت کنیم.

گزارش: من به‌صورت ثانیه‌ای برام این ارتباط اومد که اسکن دوره‌ها، همون جهنم یا اینکه می‌خوان جهنم رو به ما بچشوند.

استاد: در واقع به‌نوعی ارتباط داره؛ منتها جهنم، بی‌نهایت اسکنه. بی‌نهایت لایه و حجاب این دُور باید برداشته بشه. ما الان یک‌سری تخلفات کردیم در رابطه با این مقطع، چند تا حجاب دورمون بود؟ چند تا لایه مثل پوست پیاز برداشتیم؟ برداشته شدن این لایه‌ها ما رو به چی رسوند؟ ما رو به خودمون رسوند. این یک مفهومی‌ست که در هر مقطعی، بهشت و جهنم، مفاهیم خاص خودش رو داره. پس ما راجع به بهشت و جهنم یک بحث عامیانه داریم و یک بحث کارشناسی داریم. بحث عامیانه اینکه که شما به یک بچه میگی بچه به این دست نزن میدم لولو بخورت! یا بچه دست نزن جیز میشی! چون شما با زبان دیگه‌ای نمی‌تونید با او صحبت کنید؛ او درک و فهمش به این مسئله نرسیده. لذا میان می‌گن هر کسی کار خوب کنه، می‌بریمش بهشت و هر کسی کار بد کنه؛ می‌بریمش جهنم. این رو همه می‌فهمند. بعد جهنم چیه؟ می‌گن بله، در جهنم می‌سوزوند. همه می‌دونند که سوختن سخته. بهشت چیه؟ می‌گن بهشت باغ و درخت و گل و گیاه و اینهاست. در حالی‌که همونطور که گفتیم، اصلاً از یک جایی به بعد وقتی جبرئیل جا می‌مونه؛ یعنی هوشمندی جا می‌مونه. هوشندی جا موند؛ دیگه درختی نیست. ولی ببینیم که ماجرا چیه، چون در واقع ساختار درخت از هوشمندی دیگه. نهر و... ساختارشون از هوشمندی. پس یک زبان عامیانه داریم و یک زبانی هم داریم که زبان کارشناسیه که بیایم ببینیم که خدا چرا جهنم رو طراحی کرده؟ وقتی مکانیزم طراحی جهنم رو دقیق‌تر مورد بررسی قرار دادیم؛ می‌بینیم که عجب هوشمندانه‌ست و سرپای اون، رحمانیته. اگر ظاهرش دردناکه، مثل اینکه که ما می‌بریم یک بچه‌ای رو بهشت یک آمپول می‌زنیم. اون بچه هی داد و فریاد می‌کنه و می‌گه من نمی‌خوام و ما هم با کمال بی‌رحمی گرفتیمش تا این خانم دکتر این آمپول رو حالا هر اندازه‌ای هم که داره؛ بزنه. این بچه هم اگر بتونه تجزیه و تحلیل کنه، داره پیش خودش فکر می‌کنه که اینها چقدر سنگ‌دل هستن، اینها چقدر بی‌رحمن؛ چکار می‌خوان بکنن؟ در حالی‌که اونهایی که دارند با سنگ‌دلی این کار رو می‌کنند؛ به‌زعم خودشون می‌خوان به او کمک کنند و نجاتش

بدند. لذا یک برداشت یا یک نگاه کودکانه داریم که این کودک داره نگاه می‌کنه؛ یک برداشت بالغانه داریم که بالغ نگاه می‌کنه. اگر این لایه بیت ما و او رو از بین نمی‌بردند؛ ما برای همیشه در نیازمندی و برای همیشه پایین باقی می‌مونديم. پس لازم بوده که با این مکانیزم این کار رو روی ما پیاده کنند و اونجا که گفت «لا تقربا هذه الشجرة»، به این درخت نزدیک نشید؛ قرار بود ما نزدیک بشیم. قرار بود جدامون کنند و این من متحرک بیاد تجربه کسب کنه و بعد سوار این بخش من ثابت بشه و بتونه از این گنجینه استفاده کنه.

حد بخشندگی خداوند- مبحث ظرفیت بخشندگی و ظرفیت استفاده از بخشش:

قبل از این که باز بریم سراغ دایره و بحثمون یک‌خرده گسترده‌تر بشه؛ یک مثال می‌زنیم. در تعریف عامیانه‌ای که هست؛ می‌گیم خدای بخشنده مهربان. البته الان دیگه می‌دونید که تعریف ما از «بسم الله الرحمن الرحيم»، اصلا این تعریف عامیانه نیست؛ «بسم الله الرحمن الرحيم»، اسم اعظمه:

اسم اعظم پیش ما باشد قدیم یعنی بسم الله الرحمن الرحيم

چون واقعیتش اینه که در یک خطی که سه بخش داره، «بسم الله الرحمن الرحيم» تا حالا ما چقدر از توی این مطلب در آوردیم. یعنی تا حالا چقدر مطلب دراومده. در مورد بخش «بسم الله» که خدمتتون گفتیم، حالا البته یک مختصر گفتیم و تازه در حدی گفتیم که در اینجا می‌تونستیم بگیم. بخش «رحمان» رو هم که دیگه حالا ببینید که چقدر حلقه و تسهیلات حرکت ما بود به سمت الیه راجعون. بخش «رحیم» هم که ضمانت و تضمین حرکت به سمت الیه راجعون بود؛ یعنی تضمین کرده. با چی تضمین کرده؟ با مرگ و جهنم تضمین کرده. گفته به‌طور ویژه و خاص شامل هر کسی میشه. همین شامل شدن، ما رو به اجبار برده به سمت هدف. اگر نبود، ما می‌مونديم و یا اگر دلبخواهی هم بود؛ باز همین‌طور. لذا مثل همون آمپوله‌ست که دست بچه رو گرفته‌اند و این آمپول رو هم بهش می‌زنند. می‌خواد بخواد؛ نمی‌خواد نخواد. بنابراین مثال رو بزنم خدمتتون، در بحث عامیانه هر چند که در بخشندگی خداوند در صفات بحثی نیست، ولی مفهوم «بسم الله الرحمن الرحيم» خدای بخشنده مهربان نیست؛ ولی حالا

به هر حال گیریم که هست. یک پدر اونچه رو که داره برای فرزندش می‌خواد و نسبت به فرزندش بخشنده‌ست. شما فرض کنید که یک پدری ثروت بسیار بسیار زیادی داشته باشه و یک پسر یا دختر یه، چهار ساله‌ای داره. حالا می‌گه که فرزندم من نسبت به تو بخشنده هستم. هر چه از من می‌خواهی، بخواه؛ مطمئن باش که انجام میدم. این بچه چی می‌تونه از این پدر سوپر تریلیاردر درخواست کنه؟ پس در رابطه با بخشندگی، یک «ظرفیت بخشش» پیش میاد و یک «ظرفیت استفاده از بخشش».

بخشندگی
ظرفیت بخشندگی
ظرفیت استفاده از بخشش

تفویض حلقه تزکیه تشعشعاتی

ارتباط رو برقرار کنیم. خیلی ممنون، متشکر. بگذارید با هم یک کنترل کنیم. دوستانی که جریان رو متوجه شدند؛ دستشون رو بلند کنند.

استاد: توجه کنید که این خودش در واقع یک تستی رو هم برامون داره. دوستانی که کامل عبورکرد؟ می‌بینید که این دیگه مرتب داره کار می‌کنه. این از اون جریاناتی‌ست که وقتی راه افتاد، یعنی این گیر و اینها رو برطرف کرد؛ در ثانیه‌ای عبور می‌کنه و احساس سبکی رو ما داریم. چند نفر احساس سبک شدن داشتند؟ ما خیلی وقت‌ها احساس سنگینی و رِخَوْت داریم. ببینید احساس وزن در ما یک مسئله‌ای‌ست که ظاهراً باید یک پدیده‌ای باشه که با سنسورهایی که وزنمون رو تخمین می‌زنند و اطلاعاتش رو میدن اونجا، ارتباط داشته باشه. ولی شما الان می‌گید که ما احساس سبکی کردیم؛ این چه‌جوری میشه؟ چه‌جوری می‌تونیم این رو با علم بیان کنیم؟ بنابراین ما یک احساس‌های جانبی داریم که برای خودش مکانیزم‌های خاص خودش رو داره که با علم نمیشه روش زیاد مانور داد و صحبت کرد ولی صحبت‌هایی رو در این رابطه با هم ادامه میدیم. بنابراین تا آخر وقتمون چند تا ارتباط رو برقرار می‌کنیم و هی می‌بینیم که در رفع این گیرها و اینها یک کارهایی داره صورت می‌گیره و در انتها وقتی اینها رو برطرف می‌کنه؛

ما احساسمون عوض میشه. یک احساس خلاف این، یعنی یک احساس سبکی به ما دست میده. یکی از علت‌های احساس سنگینی، تلنبار شدن تشعشعات منفیه. اون مقطعی که درگیر میشند؛ ممکنه که تَنَشَن (Tension، فشار- تنش) و استرسی هم روشن وارد بشه؛ که خیلی گذرا رفع و رجوع شده.

گزارش: استاد من روی شکمم متوجه شدم.

گزارش: ضمن ارتباط یک آیه قرآن خیلی یادم میومد «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»

استاد: بحث پاکیزه شدن، همون تزکیه است دیگه. همون تزکیه تشعشعاتی هم یکی از این تزکیه‌هاست دیگه. ممکنه ما فکر کنیم که در مورد مطهرون چه کارهایی شده؛ این هم جزء اونه دیگه. حالا اینکه چه چیزی رو لمس نمی‌کنند یا درک نمی‌کنند یا در اون سکونت نمی‌کنند و سکونت در اون، براشون برقرار نمیشه، اون بماند؛ ولی در واقع می‌بینیم که ارتباطی داره، با این موضوع.

برقراری ارتباط تزکیه تشعشعاتی

یک ارتباط دیگه برقرار کنیم.

خیلی ممنون، متشکر. دوستانی که متوجه شدند؛ دستشون رو بلند کنند. بله، ممنون. دوستانی که هنوز گیر داشتند؛ دستشون رو بلند کنند. بله. دوستانی که کامل عبور کرد. دوستانی که احساس سبکی داشتند. احساس سبکی پیش اومد؟ بسیار خوب.

ادامه مبحث حد بخشندگی خداوند- مبحث ظرفیت بخشندگی و ظرفیت استفاده از بخشش:

پس ما وقتی می‌گیم بخشندگی، یک موضوع «ظرفیت بخشش» و یک موضوع هم «ظرفیت استفاده از بخشش» هست. تو این مثالی که زدیم در مورد اون طفل، ثروت و بخشش پدرش بی‌نهایت بود؛ اما او چقدر می‌تونه استفاده کنه؟

حضار: هیچی!

استاد: یک شکلات، بستنی، آب‌نبات چوبی، نهایتاً یک اسباب بازی و اینها، در این حد می‌تونه استفاده کنه. لذا بخشندگی پدر به دردش نمی‌خوره. اما اگر همین بچه هفت سالش بشه چی؟ اگر دوازده، سیزده شد چی؟ هجده سالش شد چی؟ همینطوری که میاد جلو، ظرفیت استفاده‌اش بیشتر میشه. در همین سن هجده سالگی دامنه استفاده می‌تونه خیلی اضافه بشه. فرضاً این پدر در اون روز اول، دسته چک‌هاش رو گذاشته اون رو، سوئیچ ماشینش رو گذاشته، کلید کارخانه‌اش رو گذاشته، کلید صندوق امانات و تمام اینها رو چیده. اما در هر سنی، این بچه یا این فرزند تا یک جایی می‌تونه از این ثروت استفاده کنه و بیشتر از اون قادر نیست. هجده سالگی هم که میاد، می‌گه بابا کلید کارخانه‌ات رو بده! پدره می‌گه حالا تو هنوز به این حد نرسیدی، الان من می‌تونم یک ماشین برات بگیرم و از اینجور امکانات بهت بدم؛ هنوز مونده تا اداره کارخانه. ولی همین بچه وقتی میاد یک مقداری تجاربی کسب می‌کنه و درسش رو تموم می‌کنه، یک روز می‌گه بابا تو دیگه لازم نیست بری کارخانه. کلیدش رو بده؛ من خودم برات می‌گردونمش. دسته چک‌ها و مهر و کلید گاوصندوقت رو هم بده؛ تو برو بشین تو خونه، دیگه من می‌گردونم.

حالا در مورد خداوند، بخشندگیش چقدره؟

حضور: بی‌نهایت.

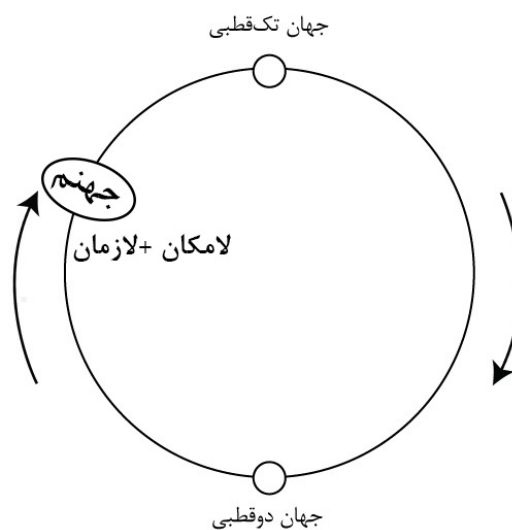
استاد: بی‌نهایت. البته بی‌نهایت معنی داره؛ باید بگیم چقدر. قبل از اینکه برسیم به این سوال که بپرسیم چقدر، فعلاً بیایم بگیم که ما چه کسری از بخشندگی او رو قادریم استفاده کنیم؟ در حد صفر. چون او خیلی ثروت داره، خیلی ثروته. ما هیچیش رو نمی‌تونیم استفاده کنیم. نهایت داریم زور می‌زنیم، یک آگاهی می‌گیریم. یعنی صفر، یعنی در حد یک آب‌نبات چوبی.

حالا حد بخشندگیش چقدره؟ اگر چکار کنه می‌گیم که آره این خودش؟ این بخشندگی در چه حدی باشه؟ این یک تعریفی داره. در حد اینکه ساحت مقدس خودش رو به ما ببخشه. ما این رو می‌گیم نهایت بخشندگی. نهایت بخشندگی هر کسی اینه که بگه که تو بیا بشین جای من. لیمیت (Limit، حد) نهایی بخشندگی اینه که بگه اصلاً بیا تو جات رو با من عوض کن. من برم جای تو بشینم؛ تو بیا بشین جای من. هرچه من دارم؛ مال تو. این میشه لیمیت limit.

ظرفیت استفاده ما از بخشش خداوند صفره؛ یعنی در حد یک آب‌نبات چوبیه. بچه پنج ساله نمی‌تونه از ثروت باباش استفاده کنه، صد تا دسته چک هم جلوش باشه؛ اون اصلا نمی‌دونه دسته چک چیه و چکارش کنه. اون نمی‌تونه از سوئیچ ماشین و کارخانه و همه اینها استفاده کنه. پس این رو داشته باشید.

توضیحات چرخه- جهنم و جنات (بهشت در کثرت):

میایم سر این مسئله که حرکت انا لله و انا الیه راجعون از بالای چرخه شروع شد. اومدیم رسیدیم به همین مقطع کنونی و بعد رفتیم به مقطع بعدی که لامکانه و بعد از اون در یک مقطع لامکان و لازمان، وارد جهنم می‌شیم که در واقع تالار ازدواجه و این امتزاج و این تزویج صورت می‌گیره و این حائل بین ما و او سوزونده میشه و از بین میره. وقتی از جهنم در میایم بیرون، در واقع تا این مسیر، دوره بلوغ رو طی کردیم و دوره‌ای رو پشت سر گذاشتیم، تا زمانی‌که علم هستی رو به ما دادند؛ بدونیم چه‌جوری این رو اداره کنیم و با اون چکار کنیم.



مثلا اگر الان به ما بگن که این ماشین درجه یک مال شما، این هواپیما مال شما، اگر ما رانندگی بلد نباشیم؛ می‌خوایم چکارش کنیم؟ اگر بگن این هواپیما جمبوجت ۷۴۷ مال شما، به این شرط که فقط باید خودت برونی و نمی‌تونی بدیش دست کسی، چکار باید بکنیم؟ کسی نمی‌تونه از اون استفاده کنه که خلبان باشه و بتونه این هواپیما رو بلند کنه و بنشونه. نتیجتاً ما داریم طی مراحل مختلفی نحوه استفاده از این اریکه

قدرت رو یاد می‌گیریم و داریم ذره ذره میریم تا یک زمانی که گفتند بیا، اون موقع مثل همون جوانی هستیم که می‌گیم بابا کلید و دسته چک‌ها و همه رو رد کن بیا؛ دیگه برو من می‌تونم اداره کنم. اینجا میشه خلیفه پدر، جانشین پدر. یک بچه پنج ساله، جانشین هست ولی جانشینی‌ست که بالقوه جانشینه؛ نه بالفعل. اگر بابا بگه که من الان میرم، تو یک ماه این تشکیلات رو نگهدار؛ این بچه پنج ساله نمی‌تونه نگهداره. ولی اون موقع که بزرگ شده و رفته و درس خونده و مدیریت و مسائل مختلف رو یاد گرفته؛ میگه بابا اصلا تو برو برای خودت! من تشکیلات رو می‌گردونم. تو نیومدی هم، دیگه نیومدی؛ من هستم دیگه! اگر الان اطلاعات هستی رو به ما بدند، ما در کسری از ثانیه اصلا دیوانه می‌شیم؛ تعادل روانی‌مون رو از دست میدیم. چهار تا اطلاعات رو به ما بدند؛ ما در لحظه قاطی می‌کنیم. چهار تا اطلاعات، یعنی یک ذره از این بیشتر راجع به هستی بدونیم که چی به چیه. انسان هنوز چیزی نمی‌دونه، اگر بدون چیه به چیه؛ شاید در ثانیه حتی نتونه تحمل کنه و تعادلش از دست بره.

بنابراین توی این چرخه داریم مقطع به مقطع میریم جلو و وقتی که از جهنم خارج شدیم؛ سوار اریکه قدرت هستیم و وارد جنات می‌شیم. البته برزخی داره به‌نام «اعراف» و بعد وارد «جنات» می‌شیم. جنات نه جنت. یعنی بهشت‌ها، بهشت در کثرت. چندتا بهشت داریم؟ چند تا باید باشه؟ ۷ تا؟ به تعداد انسان‌ها. اون ۷ تا و اینها یک ماجرای دیگه داره که جنات و عدن و رضوان و اینهاست. اونها یک مراتب و مراحلیه. تعداد بهشت‌ها به تعداد انسان‌هاست. حالا این بهشت‌ها چه‌جوری تعیین میشه و چه‌جوری ساخته میشه؟ چه‌جوری ایجاد میشه؟ هر کسی برحسب آگاهی که به‌دست آورده و مال خودش و سوار اریکه قدرت هم شده، بر حسب استطاعت فکریش و استطاعت و توانایی معماری و اون چیزی که فرض کنید در رابطه با ساخت بهشته؛ برای خودش یک بهشتی رو خلق می‌کنه. فرض کنید الان به ما بگن که به هر کسی یک زمین در شمال میدیم؛ منتها هر کسی باید طرح ویلاش رو خودش بده. یا به‌عبارت دیگه، کسی وقت نداره برای کس دیگه طرح بده. به این جمع ما بگن الان نیم ساعت وقت دارید که یک طرح شماتیکی بدید و بگید چی می‌خواید. در این‌صورت این زمان سپری میشه و هر کدوم از ما یک طرحی دادیم، آیا هیچ دو تا طرحی شبیه هم میشه؟

حضار: نه!

استاد: اگر همه طرح‌ها رو نگاه کنیم، ممکنه بعضی از طرح‌ها زیباترین طرح باشه؛ یک طرحی هم ممکنه طرح چنان به‌درد بخوری نباشه. چه چیزی باعث میشه که ما طرح‌های مختلف داشته باشیم؟

حضار: آگاهی.

استاد: آگاهی‌هامون، سلیقه‌هامون باعث میشه که مثلاً اونهایی که اطلاعات آرشیکتی (Architecture) و معماری دارند؛ طرحشون همچین جالب‌تر در میاد. اونهایی که اطلاعاتی ندارند؛ یک طرح همینجوری از آب در میاد بیرون.

لذا وقتی از اونجا در میاد، اونهایی که اطلاعات ویژه‌ای دارند؛ بهشتشون با بهشت بقیه فرق می‌کنه. لذا در اون مرحله جنات با طرح‌های مختلفی برخورد می‌کنیم. یک کسی بهشتی می‌سازه که توش غلمان یا حور می‌گذاره؛ یکی هم در همین مرحله می‌گه من بهشتی نمی‌خوام. من می‌خوام زودتر ببینم خودش کجاست؛ بهشت نمی‌خوام.

چون که اندر هر دو عالم مقصدم یار است و بس
پس مرا با دوزخ و با حور و با غلمان چکار؟

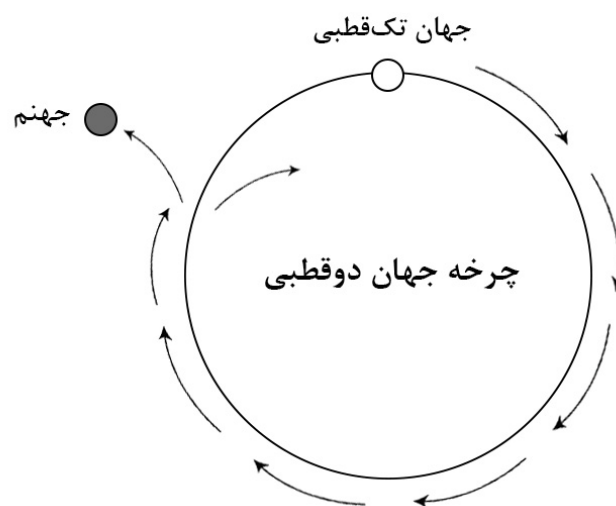
وقتی که مقصد یاره، اونی که این آگاهی رو می‌بره؛ همونجا هم هیچی نمی‌سازه. می‌گه من که اینجا قرار نیستش خلق کنم؛ کوی یار کدوم طرفه؟ ولی یک نفر هم می‌شینه طراحی می‌کنه و به به! خالقه دیگه، سوار اریکه قدرت شده و می‌تونه حور و غلمان خلق کنه. یه یک بشکن زدن خلق میشه دیگه.

لزوم خاتمه جهنم:

استاد: موضوع اینکه اگر کسانی جا بمانند رو جدا بررسی می‌کنیم؛ اون وقت الیه راجعون رخ نمی‌ده. اگر قرار باشه جهنم خاتمه نداشته باشه؛ معنی‌های دیگه هم پیدا میشه. البته از نظر ناظری که در جهنمه، چون زمان و مکان نداره؛ خالدون فیهاست. اگر از اون ناظر بیرسیم تا کی اینجایی؟ می‌گه «کی» یعنی چی؟ اینجا لامکان و لازمانه؛ تا ابد اینجام. اما از نظر ناظر بالا، باید الیه راجعون رخ بده. یک موضوع دیگه هم اینه که «انی معکم اینما کنتم»، هر جا باشید؛ من با شما هستم. فراموش نکنید که وقتی ما بریم داخل جهنم، روح الله با ماست؛ در مرکز وجود ماست. به‌محض اینکه اون حفاظ از بین بره؛

ما بیرونیم. اگر اون داخل باشیم؛ معنیش چیه؟ معنیش اینه که روح الله هم با ماست دیگه! روح الله رو که نگذاشتیم بیرون و خودمون بریم تو جهنم! این یک دلیل. یک دلیل دیگه‌ش رو هم خدمتتون میگم.

بنابراین این بحث که اگر جهنم ابدی باشه؛ اینطوری میشه که انگار ما یک جای ثابتی داریم که جهنمه و برای همیشه یک جهنم ثابت داریم. یعنی ما از تک قطبی اومدیم، اینجا آخرش شد دو قطب. یعنی یک جا جهنمه و یک جا هم این مسئله‌ست؛ این توش کمالی نیست. این یک معنی دیگه‌ای داره که معنیش خوب نیست. معنیش اینه که اینجا یک ناخالصی بوده؛ دور زده و ناخالصیش رو انداخته بیرون و خالصش رو برده بالا. این معنی ناجوریه که بگیم اینجا ناخالصی وجود داشته و همه فلسفه این حرکت، برای این بوده که می‌خواسته ناخالصی خودش رو پرت کنه بیرون. در این صورت جهنم همیشه جایی که اون ناخالصی خارج میشه. ناخالصی از کجا اومده؟ مگه غیر از اینه که همه چیز از اینجا اومده؟ اگر یک بخشیش افتاده بیرون؛ پس یعنی این ناخالصیش بوده که چنین چیزی هم فعلا با تفکر ما منتفی‌ست و مغایرت داره که بگیم اینجا ناخالصی داشته.

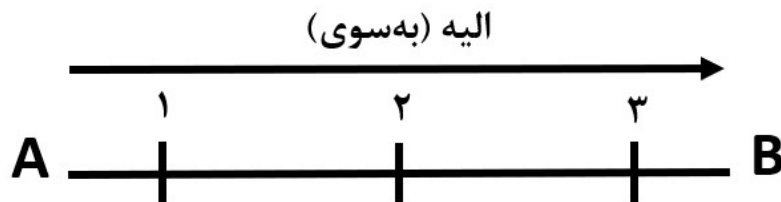


پس به سه دلیل این رو نداریم:

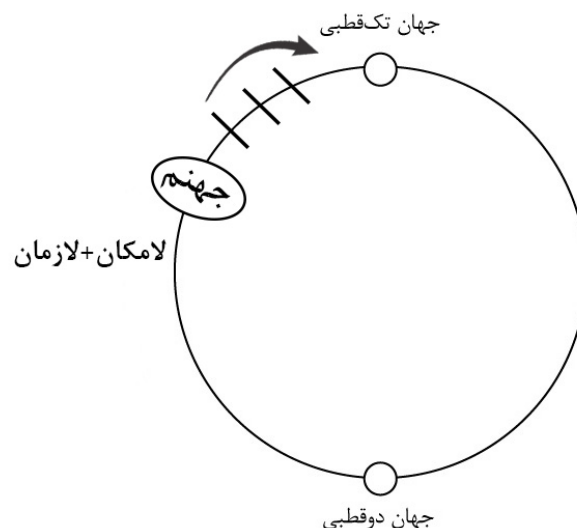
۱- یکی این هست که گفته «انا لله و انا الیه راجعون» و کسی رو استثنا نکرده. نگفته که یک گروهتون میرید جهنم و یک گروهتون میاید پیش من. اینطور نیست! بزرگترین نوید و مژده‌ای که ما داریم؛ مژده الیه راجعونه.

یکی ممکنه بگه که الیه یعنی «به‌سوی» من؛ پس به‌سوی من رو باید تعریفش کنیم.
پس این رو هم جدا تعریف کنیم.

فرض کنید ما از نقطه A حرکت می‌کنیم به سمت نقطه B.



طبق شکل بالا این میشه «الیه»، «به‌سوی». شما نمی‌تونید بگید «به‌سوی» تا مقطع یک یا تا مقطع دو یا تا مقطع سه هست. نه! «به‌سوی» یعنی که مسافت و فاصله تا او، درست داره به سمت صفر میل می‌کنه. هر چه هم که به او نزدیک و نزدیک‌تر میشیم؛ باز هم «به‌سوی» و «الیه» هست. بعضی‌ها استدلال می‌ارند و میگن که نه! به هر حال این یعنی «به‌سوی» و میاد تا جهنم و در جهنم دیگه تموم میشه؛ در صورتی‌که تموم نمیشه! یعنی شما نمی‌تونید لیمیت (Limit، حد) بگذارید و بگید که به‌سوی تا اینجا است یا تا اینجا است. و حالا داریم فیزیکی‌ال صحبت می‌کنیم، ولی تا خود فاصله به صفر نرسه؛ «به‌سوی» همینطور ادامه داره و ادامه داره.



بنابراین یک دلیل اینه که گفته: «الیه راجعون»، «کادح الی ربک»، به سمت پروردگار برمی‌گردیم. آیات زیادی که دال بر این هست که ما به سمت او در حرکت هستیم. این یک دلیل.

۲- یک دلیل دیگه اینکه روح الله در مرکز وجود ماست و گفته «انی معکم اینما کنتم»، هر جا باشید؛ من با شما هستم. این دلیل دوم.

۳- دلیل سوم اینه که اگر ما نرسیم؛ میشه همون بحث ناخالصی. این رو چکارش کنیم؟ میشه بحث وجود ناخالصی که این موضوع منتفی.

این سه تا دلیل برای اینه که بدونیم این مژده واقعا یک مژده و نوید اساسی‌ست که دقیقا دوباره یکی از دلایل رحمانیت کامل الهی، همین الیه راجعونه. می‌گه در جهنم، حائل بین من و شما از بین رفت لذا بیا به‌سوی من. هر چه کردید، به خودتون کردید؛ پاشو بیا. بقیه مسائل، همه تسویه میشه. لذا از اینجا به بعد حرکت و الیه راجعون صورت می‌گیره.

توضیحات چرخه- اعراف و ادامه مبحث جنات- شروع خلیفه الهی بعد از جهنم:

اولین مرحله، جنات پشت سر گذاشته شد. «جنات تجری من تحتها الانهار خالدون فیها»، خالدون فیها در تمام مقاطع بعد از لازمانی صدق می‌کنه. چون دیگه لحظه و اینها معنی نداره؛ چون زمان شاملش نمیشه. اگر از اون ناظر لازمان بپرسیم تا «کی»؟ می‌گه «کی» یعنی چی؟ زمان یعنی چی؟ من ابدی، تا ابد الدهر اینجا هستم. یعنی برای اون ناظر، زمان وجود نداره. اما از نظر ناظر اصلی، اصلا همه اینها در یک چشم بهم زدن چرخیده و تموم شده رفته.

حضار: اعراف برای چیه.

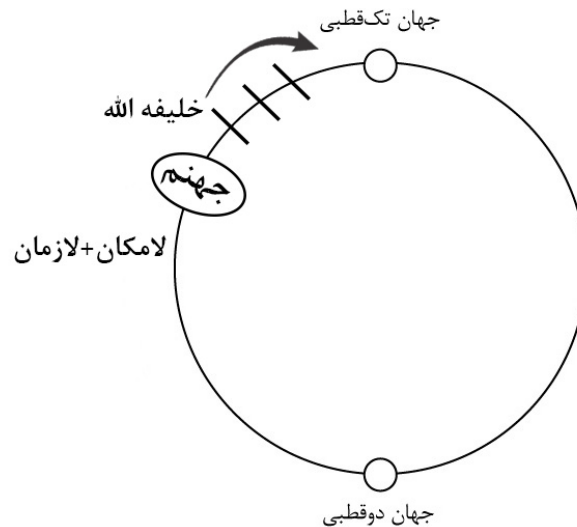
استاد: اعراف برزخ بعد از مقطع جهنمه. وقتی از جهنم اومدیم بیرون، دوباره یک نگاه به مقطع قبل و یه نگاه به مقطع بعد هست و در واقع، پیدا کردن وضعیت جدید. اینطور نیست که تا از جهنم اومدیم بیرون، مستقیم بریم مقطع بعد. همه جا همینطوره.

حضور: اعراف بعد از جهنمه؟

استاد: بله.

بهشت در کثرت، «جنات تجری من تحتها الانهار»، بهشت‌هایی که بر روی نهرهای آبه که در واقع این نهرها در زیر (تحت) هستند. «من تحت الانهار» یعنی بهشت‌هایی که در زیر آن، نهرها جاری‌ست. حالا ما تو بهشت، اگر اون زیر نهر جاری بشه؛ ما رو چه حاصل؟ الان همینجایی که ما ایستادیم، در زیر سفره‌های آب زیرزمینی در جریانند؛ ما رو چه حاصل؟ ما که اینجا هستیم. اگر یادتون باشه، توضیح دادیم که «ماء» یعنی آگاهی. «سما و سماوات»، گاوصندوق‌های آگاهی. «نهر»، کانال آگاهی. «و من الماء کل شی حی»، یعنی همه چیز از آگاهی آفریده شده؛ نه از آب. یک تکه سنگ که از آب ساخته نشده و هفت آسمان و این ماجراها. لذا میگه بهشت‌هایی که بر اساس کانال‌های آگاهی که دارید؛ بنا خواهید کرد. نه اینکه زیرش آب داره رد میشه. حالا آب رد بشه؛ اصلا اونجا ما آب می‌خوایم چکار کنیم؟ ما که در لامکان و لازم‌انیم.

بنابراین اولین مرحله که ما از اریکه قدرت الهی استفاده کنیم، یعنی وقتی از جهنم می‌ایم بیرون؛ اونجا خلیفه الهی شروع میشه. یعنی خلیفه الهی تازه کجا شروع میشه؟ تازه از اینجا، ما می‌شیم جانشین بالفعل. الان جانشین هستیم ولی جانشین بالقوه هستیم؛ نمی‌تونیم از قدرت الهی استفاده کنیم. او کجا و ما کجا! اصلا سنخیتی بین ما نیست. ما اینجا جانشین بالقوه هستیم. مثل همون طفل پنج ساله‌ایم که وارثیم، حرفی توش نیست؛ اما نمی‌تونیم از ارث پدر استفاده کنیم. مثلا اینها که در این سن و سال، والدینشون از بین میره و وارث میشند؛ براشون قیّم تعیین می‌کنند. اونها جانشین هستند، وارثند؛ اما نمی‌تونند از ارثشون استفاده کنند. باید به سنی برسند که قانون تشخیص میده و بعد بگن حالا این دیگه خودش می‌تونه از ارثش استفاده کنه. ما هم تا جهنم وارث هستیم؛ اما در واقع وارث بالقوه‌ایم و نمی‌تونیم ارزش استفاده کنیم.



توضیحات چرخه - رضوان (بهشت در وحدت):

بعد از جهنم خلیفه الهی شروع میشه و ما طی چند مرحله می‌رسیم به رضوان. من خلاصه می‌کنم؛ آخرش می‌رسیم به رضوان. در رضوان، ما دوزاریمون افتاده. چه‌جوری دوزاریمون افتاده؟ فهمیدیم که بازی سر جنت نیست که ما بهشت درست کنیم؛ اینها بچه بازی بوده. ماجرا عظیم‌تر از این حرف‌هاست. ماجرا سر خدایی کردنه، سر یک کارخانه و اینها نیست؛ ماجرا سر یک مجموعه ملک و املاک و امکاناته. تازه در بحث رضوان متوجه می‌شیم که اینها بازی، مسئله سر خداییه، خیلی بالاتر از بحث جنته؛ ما می‌تونیم خدا باشیم. با اون «علم آدم الاسماء کلها»، علم خدایی هم تو دستمونه و ما می‌تونیم خیلی بالاتر از این بپریم. اینجا است که ما خیلی به ثروت پدر نزدیک‌تر شدیم. دیگه تا حد میکرونی نزدیک شدیم؛ یعنی می‌تونیم همه‌رقمه این تجربه رو داشته باشیم. بعد از این تجربه نهایی در رضوان، دیگه تموم میشه دیگه ما کامل زیر و روی این «علم آدم الاسماء کلها» رو در میاریم بیرون. دیگه برامون کاملاً ثابت میشه که ما خداییم. ثابت میشه که اون «علم آدم الاسماء کلها» در اختیار ما قرار داره و ما باهاش مانور میایم و ثابت میشه.

توضیحات چرخه - آزمون آخر (الست بر بکم) - خدای در وحدت و خدای در کثرت:

اینجا سوال می‌کنند: حالا که خدا شدی، حالا که دیدی «علم آدم الاسماء کلها»، حالا که خودم رو هم بهت بخشیدم، ساحت مقدس خودم رو هم بهت بخشیدم و در اختیارت

قرار دادم، هیچ چیزی کم نداشتی؛ الست بربکم؟ لذا آخر قضیه اینه که حالا که این تجربه‌ها رو کردی و دیدی که خدا هستی؛ واسه خودت خدایی یا با من خدایی؟ من هم بازی‌ام یا نه، دیگه ما رو لازم نداری؟ مثل فرزندی که ثروت بابا رو گرفته و گفته برو بشین تو خونه، حالا دیگه اصلا بابا رو هم یادش نیامد. بابا گاهی زنگ می‌زنه میگه که عزیزم من هنوز بابات هستم؟ من رو هنوز می‌شناسی؟ ولی اصلا بابا کیه؟ ثروت رو گرفته رفته. یک‌سری از افرادی که در گوشه و کنار و خانه سالمندان و چنین جاهایی هستند، ثروت بی‌حد و حسابی داشته‌اند، ولی فرزندها ثروت‌ها رو گرفتند و باباها رو بردند گذاشتند گوشه خانه سالمندان و دیگه اصلا یادشون نیست؛ یعنی تو این ثروت و قدرت گم شدند. اصلا سالی یک بار هم فرصت نمی‌کنند که سری به اون پدر بزنند و بگن که بابا ما این ثروت رو از تو داریم؛ یادشون رفته. اگر هم پدر خودش زنگ بزنه و بگه عزیزم من هنوز بابات هستم؟ میگه کی هستی شما؟ یادش نیامد. بنابراین عین این ماجرا رو اینجا هم به گونه‌های مختلفی تجربه می‌کنیم و در اونجا هم همین‌طور. میگه حالا که تجربه کردی، اریکه قدرتم رو بهت دادم، علمم رو بهت دادم، همه رو دادم بهت، حالا می‌خوای برای خودت خدایی کنی یا با من خدایی؟ کدوم یکی‌ش؟ با منی یا بی منی؟

خدای در وحدت و خدای در کثرت، این دو تا ماجرا میشه آزمایش اصلی. آزمایش اصلی سر چیه؟ سر اینجا نیست، اینهایی که ما اینجا داریم تجربه می‌کنیم؛ ماجراهای یک مهد کودکه. توی یه مهد کودک بچه‌ها هم با هم درگیر میشند، این اسباب بازی اون رو گرفته، این هر دقیقه به مربی میگه اون من رو هل داد، اون میگه آی اینهایی که ما اینجا تجربه می‌کنیم؛ ماجراهای یک مهدکودکه. این طراحی الهی، این نهایتش نیست که من اینجا مال اون رو ببرم، اون شکایت کنه، بعد بگه اون رو می‌سوزونم. اون رو اینجوریش می‌کنم، این رو اونجوریش می‌کنم.

تمام طرح الهی و نقشه الهی این نیست، این خیلی کودکانه است؛ خیلی سطح پایینه. آزمایش اصلی سر الست بربکم هست. سر اینه که با منی یا بی منی؟ برای خودتی یا با من می‌خوای خدایی کنی؟ کدوم یکیش؟

بنابراین این میشه آزمایش اصلی. اینهایی که اینجا هستیم؛ آزمایش‌های فرعی. مهدکودک و پیش‌دبستانی و دبستانی و اینهاست که پشت سر گذاشته میشه، ولی وقتی یک نفر پایان نامه دکترا می‌نویسه؛ با الفبایی می‌نویسه که تو کلاس یک یاد گرفته.

لذا اون پایان نامه آخر هم اینجاها داره پایه‌اش کار گذاشته میشه و ما اگر طرح اصلی رو ندونیم؛ خودمون رو هم نمی‌تونیم آماده کنیم و نمی‌دونیم چی جمع کنیم. نمی‌دونیم که الان چی باید با خودمون جمع کنیم ببریم که کلاس دو به دردمون بخوره. اگر ندونیم؛ یک‌دفعه می‌بینید یک چیزهایی رو برداشتیم بردیم که به دردمون نمی‌خوره و در اونجا کاربردی برامون نداره. لذا شناخت دقیق خیلی می‌تونه به ما کمک بکنه.

بینید مثلاً شما وقتی که پیک نیک تشریف می‌برید؛ مثلاً می‌بینید که برای این پیک نیک چیزهایی به کار میره که در خونه و زندگی‌مون کاربرد مهمی نداشته. در پیک نیک یک چیزهایی ارزش پیدا می‌کنه که جای دیگه ارزش نداشته. یعنی مثلاً توی یک پیک نیک می‌بینید که یک چوب کبریت، تعیین می‌کنه که شما امروز بهتون خوش بگذره یا خوش نگذره. یعنی رفتید اونجا و می‌خواید یک آتش روشن کنید و این کباب‌ها رو درست کنید، کافیه بینید که با خودتون یک چوب کبریت نیاوردید. حال گرفته میشه یا نه؟ یک‌دفعه می‌بینید که بله لنگ یک چیزهایی شدید. در پیک نیک چیزهایی به کار میره که سبک و کوچیکه و ظاهراً ارزش نداره. مثلاً بدترین قوری و دیگه بدترین چیزی که دیگه می‌خوان بندازنش سطل آشغال، اونجا تعیین می‌کنه که شما بهتون خوش می‌گذره یا نمی‌گذره. سرویس قاشق و چنگال نقره که توی پیک نیک به درد نمی‌خوره، یخچال سایدبای‌ساید هم کسی کول نمی‌کنه ببره پیک نیک. یک یونولیت بی‌ارزش، اونجا به درد می‌خوره. لذا مثلاً دکترای فلان و بیسار از اینجا به اون زندگی راهی نداره و حکم یخچال سایدبای‌سایده. دانش طراحی ساختمان و ماشین آلات و ... اینها همه حکم اجاق گاز؛ در حالی‌که اونجا یک چوب کبریت مسئله شما رو حل می‌کنه و در واقع می‌بینید که خیلی از قضایا اینجوریه. اگر کسی برای رفتن پیک نیک طراحی نکنه؛ نمی‌تونه از پیک نیک لذت ببره. مسیر هم اینطوری نیست که بگه من الان می‌پرم از اونجا می‌خرم. حالا بگذریم از اینکه الان دیگه نمی‌دونم سر قله هم یک سوپر مارکت باز شده ولی اصولش اینطوره و کوچکترین سهل‌انگاری باعث میشه که این پیک نیک درست از آب درنیاد. چی می‌خواه با خودت ببری؟ چی داری ببری؟ دانش کمال. اگر یادتون باشه این رو توضیح دادیم که دانش‌های زمینی و قدرت، هیچ‌کدوم اینها رو نمی‌تونیم انتقال بدیم و زندگی بعدی صرفاً پایه‌اش ادراکه. اینجا پایه شناخته؛ شناخت، فهم، درک. اونجا از ادراک شروع میشه؛ می‌گن چه ادراکاتی رو آوردی؟ اونجا دیگه جای

تئوری نیست؛ اینجا جای تئوریه و ما با تئوری شروع می‌کنیم. اونجا جای تئوری نیست؛ دیگه نمیگن تئوری این قضیه چیه؟ هر چی هست؛ پایه‌اش ادراکه. میریم که از ادراک به بالاتر رو تجربه کنیم؛ چیزهای بالاتر از ادراک. حالا چی می‌خواد بشه و چه عظمتی داره؛ اون دیگه بماند. اونجا از ادراک شروع میشه و هر چه ادراک کردیم اون برامون برامون باقی می‌مونه. لذا اون بحثی که می‌گیم مثل درک اناالحق، درک جمال یار، درک حضور، درک هدفمندی و این صحبت‌هایی که می‌کنیم؛ برای اینکه اینها در اونجا سواد پایه‌ست. اگر این سواد رو نداشته باشیم، آدم در اونجا هر چه نگاه می‌کنه؛ می‌بینه که علائم این شهر و نوشته‌ها رو هیچی رو نمی‌تونه بخونه. لذا در برزخ، به مقطع قبل نگاه می‌کنه، می‌بینه که همه آشناست، به مقطع بعد نگاه می‌کنه؛ می‌بینه که هیچی نمی‌تونه بخونه. این رو تو تشعشع دفاعی نمی‌تونیم راجع بهش صحبت کنیم و عمدتا می‌گیم وابستگی، ولی یکی از دلایل بازگشت، بی‌سوادیه. هر چه اونجا رو نگاه می‌کنه، می‌بینه که از این جهان هیچی سر در نمیاره و آشنا نیست. تو برزخ، اونور رو نگاه می‌کنه و می‌بینه عجب شهر عجیب و غریبه. اینور رو نگاه می‌کنه، می‌بینه که همه چی آشناست؛ قاعدتا دوم رو انتخاب می‌کنه؟

حضور: اونی که آشناست.

استاد: برمی‌گرده میاد پایین. وابستگی یک عامل این قضیه‌ست و بی‌سوادی هم یک عامل.

توضیحات چرخه - ادامه مبحث جنات:

لذا طبق این قضیه، دیگه ماجرای حور و این قضایا حل و فصل شد. هر کسی تو جنت خودش حور قرار نمی‌ده. ولی خب یک کسی نهایت از اینجا هی نشسته و گفته امروز میرم بهشت، فردا میرم بهشت، ببین چی میشه، روی تعداد حوری‌ها و غلمان‌ها نشسته حساب و کتاب کرده. این طبیعتا اونجا منتظر بوده؛ آگاهیش در همین حده. این مثال رو زدیم که فرضا اگر یک آب‌نبات چوبی بگذارید یک طرف و کتابخانه ملی رو هم بگذارید یک طرف دیگه و یک طفلی رو بیارید بگید کدوم رو می‌خوای؟ کدوم رو انتخاب می‌کنه؟ قاعدتا باید آب‌نبات رو انتخاب کنه. اگر غیر از این انتخاب کنه؛ عجیبه.

لذا تو جنت هم طرف می‌بینی که غیر همون مسئله، شناختی نداره و یک ارتقائی براش مفهوم نداره؛ ولی این آبنبات چوبیه و می‌تونه این آبنبات رو بفهمه و اون کتاب‌های ارزشمند رو بگذاره زیر پاش. مثل داستان شاهزاده و گدا که با مهر سلطنتی گردو می‌شکسته و غیر از این کار، ارزش دیگه‌ای براش نداشته. ولی یک بالغ می‌دونه که با داشتن مهر سلطنتی چه کارهایی می‌تونه بکنه؛ ولی یک بچه نشسته باهاش بادام و گردو شکسته. لذا ما هستیم که می‌تونیم به خدا عظمت بدیم یا می‌تونیم اون رو چیپ (Cheap، کم‌ارزش) و کم ارزش جلوه بدیم. ماییم که اگر این اصل نقشه رو، رو کنیم؛ با عظمت برخورد می‌کنیم. اگر که بیایم و در یک حدی که اونجوری عوامانه فکر کنیم که اینجا جهنمه و اونجا بهشته و هر کی اینجوری کنه، می‌اندازنش جهنم و اگر اونجوری کنه؛ می‌برندش بهشت. خب که چی؟ این خیلی کمه.

رشد آدم در بستر رحمانیت:

نتیجه قضیه این هست که ما کل این ماجرا رو داریم در چارچوب رحمانیت می‌بینیم. آیا ما حتی یک لحظه از رحمانیت جدا شدیم؟ جز این هیچی نمی‌بینیم. ذات او جدا از رحمانیت نیست و هر نقشه‌ای رو که داریم؛ از رحمانیت نباید جدا بشه. لذا این طرحی رو که میریم جلو، هم آزمایشه و همه اینها هست؛ ولی یک لحظه از رحمانیت جدا نشدیم. یعنی یک چیزی نبود که بگیم نه دیگه! این انتقام‌جویی صرف بود؛ اینطور نیست. می‌بینیم که این رشد ما، در زمینه رحمانیت که داره انجام میشه. رشد آدم که منظور از آدم، همون موجود کلی‌ست؛ داره در بستر رحمانیت صورت می‌گیره.

رشد آدم = در بستر رحمانیت

لحظه به لحظه‌اش پیامی که داره؛ پیام رحمانیت. به هر جاش که نگاه کنی؛ پیام رحمانیت. اینجا، اونجا، جهنم، بهشت، همه‌اش رحمانیت. در هر جایی، ما داریم بخشی از رحمانیتش رو تجربه می‌کنیم. در بهشت یک‌جور داریم بخشنده‌گیش رو تجربه می‌کنیم، در جهنم نجات خودمون رو، در مرگ یک‌جور و همینطوری جا به جا داریم رحمانیت او رو تجربه می‌کنیم. این تعریف خدایی است که ما می‌شناسیم.

حضور: در بهشت ما چجوری رحمانیت رو تجربه می‌کنیم؟

استاد: در بهشت، اولین مرحله‌ای‌ست که شدیم اون جوان هجده ساله‌ای که حالا مثلا سیلمون هم در اومده و می‌گیم بابا! بابا میگه پسر من چی می‌خوای؟ ما هم ماشین و دادن یک‌سری امکاناتی رو می‌گذاریم روی دستش اما هنوز نمی‌تونیم بگیم کارخانه رو هم به ما بده و هنوز نمی‌تونیم بگیم برو خونه بشین! میگه پسر جان حالا بگذار سبیل‌هات دربیاد؛ صبر کن یک‌خرده. هنوز نمی‌تونیم؛ این میشه جنات. اما رضوان مرحله‌ای‌ست که دیگه می‌گیم به ما بسیار. دیگه ما قادریم؛ به ما بسیار. در هر مرحله رحمانیته. پسر هجده ساله نمی‌تونه استفاده کنه؛ نه اینکه پدر رحمان نیست. بچه پنج ساله نمی‌تونه استفاده کنه. ما الان نمی‌تونیم استفاده کنیم. او رحمان هست؛ ما نمی‌تونیم استفاده کنیم. ما ظرفیت استفاده از رحمانیت و بخشش رو نداریم. یه چند تا حلقه‌ست، تازه هنوز اون چند تا حلقه رو هم نمی‌تونیم خوب استفاده کنیم؛ حالا داریم یاد می‌گیریم. اون رحمان هست؛ ولی ما ابتدای این مسئله هستیم. تا حالا یعنی تا زندگی‌های قبل، شیرخواره بودیم و در واقع در زندگی‌های قبل، داشتند تغذیه‌مون می‌کردند و شیر می‌گذاشتند دهانمون و بهمون سرلاک می‌دادند. حالا تازه راه افتادیم و می‌گیم بابا آب‌نبات بده، بابا بستنی چوبی می‌خوام، بابا اسباب‌بازی می‌خوام؛ اون هم میگه بیا حلقه، این حلقه، این هم اون حلقه. ما تازه می‌خوایم یاد بگیریم که چگونه از ثروت پدر استفاده کنیم. زور که نیست؛ الان نمی‌تونیم. آنقدر چیزها هست که خبرش رو داریم؛ ولی نمی‌تونیم استفاده کنیم. یعنی در واقع مثل اینه که اون بچه هم به یک دورنمایی که نگاه می‌کنه، یک چیزهایی رو به خودش وعده و نوید میده. حالا بچه‌های امروز که خیلی عجیب و غریب هستند.

این ماجرای این حرکت؛ این ماجرای این بستره؛ البته نه اونطور که دقیقا هست. اونطور که دقیقا هست؛ باز خارج از ذهنیت ماست. اون چیزی که واقعا هست؛ خیلی عظیم‌تر از این موضوعاته. چون ما یک بحث خیلی ساده‌ای رو داریم با هم میریم جلو ولی در هر مرحله خیلی پیچیدگی داره؛ مثل همین مرحله‌ای که اینجا هستیم. چطور حکمت جاری‌ست، چطور عدالت جاری‌ست، زندگی‌های موازی، جهان‌های موازی و بحث‌های بسیار مفصلی هست.

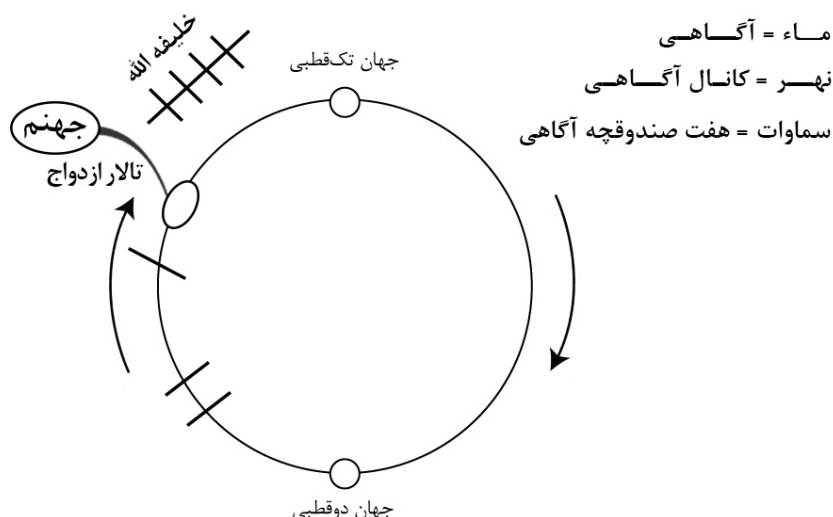
حضور: اینها یادمون می‌مونه استاد؟

استاد: بله. تمام اینها لحظه به لحظه داره در اون حافظه مرکزی، ثبت و ضبط میشه. هیچ چیزی از بین نمیره. دقیقا لحظه به لحظه ثبت میشه. تمام کالبدهای ذهنی، تمام مسائل رو دارند در اون آرشیو اطلاعات، هیچ چیزی از بین نمیره. پس من جمع‌بندی کنم و بعد بریم سر سوال.

توضیحات چرخه- ادامه مبحث آزمون آخر (الست بر بکم)- جنتی:

این در واقع یک نگاه خیلی کلی، بدون ذکر جزئیات هست. در اینجا در پاسخ به الست بر بکم، اگر جواب «بله» باشه، یعنی می‌خوام خدا باشم، می‌خوام با تو باشم؛ میشه جنتی. جنتی دیگه لامکان لازمان لاتضاد تموم.

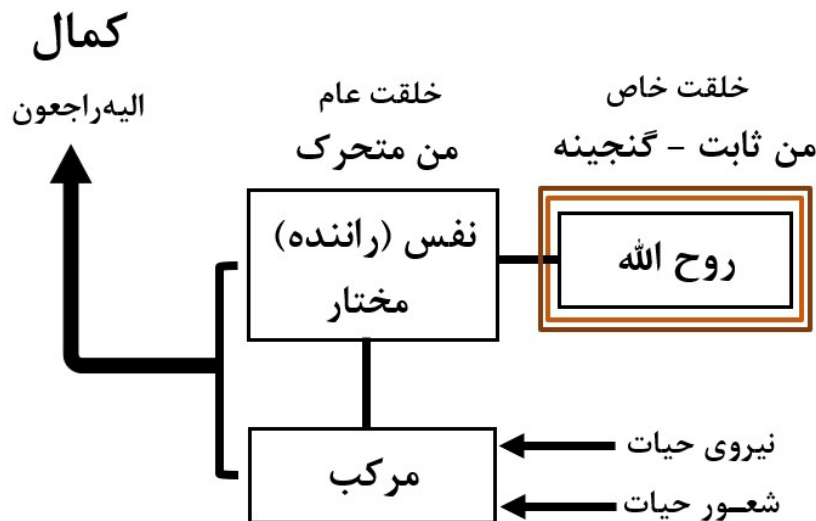
اگر جواب «نه» باشه و این باشه که من خودم خدام؛ تو رو می‌خوام چیکار کنم؟ در این‌صورت دوباره «لا تقربا هذه الشجرة» و این ماجراست. گفته شده: وقتی سوال کردیم الست بر بکم؟ «گفتند» بله. نه اینکه شما گفتید؛ «گفتند» بله. شما که فعلا مردود هستید. بنابراین، ما علی‌الحساب جزء مردودین هستیم؛ اما در عین حال جزء قبولی‌ها هم هستیم. منتها برای اینکه معما زیاد نشه و الان جداگانه جواب این رو بدیم، توضیح بدم که از نظر ناظر بالا، یک میلیون بار با یک بار با بی‌نهایت بار هم‌ماش چقدر زمان می‌بره؟ صفر ثانیه. پس ما میلیاردها بار گشتیم و گشتیم، بالاخره «بله» رو گفتیم. از نظر ناظر یک، ما «بله» رو گفتیم؛ چه یک میلیارد بار، چه صد میلیارد بار و چه بی‌نهایت بار چرخیده باشیم. از نظر ناظر اینجا، این چرخه ازلی و ابدی‌ست؛ نه تموم شده و نه آغاز شده.



بنابراین، ناظری که اینجا هست؛ وضعیت ویژه‌ای دارد. لذا گفت که دیدید گفتم! «الم اقل لكم»، دیدید بهتون گفتم که من یک چیزی می‌دونم. جواب ملائک رو داد، ملائک گفتند این کار رو نکن! این افتضاح به‌بار میاره. گفت: نه! من یک چیزی می‌دونم که شما نمی‌دونید. بنابراین ما موفق خواهیم شد، ما برنده می‌شیم؛ ما جواب درست میدیم. حالا اینکه کی جواب میدیم، اون بماند ولی جواب درست دادیم. ملائکه هم نشستند سر جاشون و فهمیدند که در مقابل ما نمی‌تونند موش‌دوانی کنند.

سوال حضار: استاد اون مرحله که باید الست ببرکم رو جواب بدیم، تمام علم ازلی رو داریم؛ پس چرا می‌گیم: «نه»؟ یعنی با اون علمی که داریم؛ باید بدونیم که جوابمون باید «بله» باشه.

استاد: سوال قشنگیه. برای پاسخ برگردیم به مبحث من ثابت و من متحرک. من ثابت گنجینه است؛ باید دست کنیم توش و علم رو دربیاریم. تمام علوم در من ثابت یا همون روح الله هست و ما اینجا بایم (من متحرک) و مرکب هم که دیگه نیست. ما راننده‌ایم، رانندگی کردیم و تجربه بدست آوردیم. آیا تجربه همه راننده‌ها مثل هم هست؟ همه یک اصولی رو یاد گرفتند، بعضی‌ها ناقص، بعضی‌ها کامل. نفسه که در لحظه‌ای که ازش می‌پرسند با منی یا بی منی، آگاهی خودش که تعیین می‌کنه که از این ماجرا استفاده کنه یا نکنه. اگر یاد نگرفته باشه؛ جواب بله هم نمی‌ده. این علم فقط بهش کمک می‌کنه که خدایی کنه، کما اینکه خدایی کرده؛ اما اینکه بگن با منی یا بی منی؟ تجربه و علم و آگاهی خودش. اگر در طول چرخه این آگاهی رو نگرفته باشه، فکر می‌کنه که دیگه این گنجینه رو داره؛ پس دیگه اون رو می‌خواد چکار کنه؟ این گنجینه رو در اختیار داره دیگه، الماس رو داره دیگه؛ اون رو می‌خواد چکار کنه؟

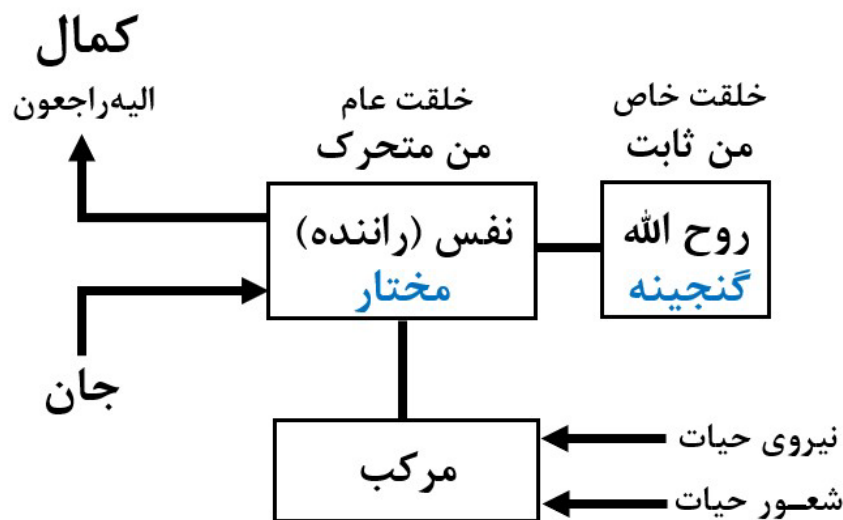


ادامه سوال: یعنی اختیار ما هم در اونجا استفاده میشه یا فقط آگاهی که جمع کردیم؟

استاد: اختیار از ابتدا تا انتها هست. شما اگر اختیار رو برداری؛ فلسفه خلقت رو ریختیش دور. اگر ما اختیار نداشته باشیم؛ دیگه سوال نداره که با منی یا بدون منی؟ در اون صورت، ما که دیگه اختیار نداریم؛ پس این سوال هم منتفی میشه؟ پس این راننده یعنی مختار. جان کلام در اینجاست که این راننده مختاره، این من ثابت گنجینه‌ست، این من متحرک تجربه‌ست، آگاهی، همینه که ما داریم کسب می‌کنیم. همین آگاهی که داریم کسب می‌کنیم، می‌ریزه اینجا تو نفس، چون من ثابت که نیاز نداره؛ اطلاعاتش کامله. حالا می‌خواد از این، سوار این بشه. اگر این کافی نباشه؛ همون مثال بچه‌ست دیگه. بچه تا بزرگ میشه؛ داره چی اضافه می‌کنه؟ ثروت پدر که اونجا ثابت؛ بچه چه تغییری می‌کنه؟ بچه تغییر می‌کنه یا این ثروته؟ این ثروته فرض گرفتیم در نهایت؛ گفتیم سوپر تریلیارده. این بچه‌ست که داره همینطور تجربه کسب می‌کنه. اگر یک بچه عقب افتاده‌ای و منگل باشه؛ پدر ثروتش رو می‌گذاره در اختیارش؟ پنجاه سالش هم بشه؛ نمیده. می‌گه نمی‌تونه این رو نگه داره. بنابراین اون بچه که هجده سالش شد، بهش امکاناتی دادن و بیست و پنج سالش شد، امکانات بیشتر دادند و وقتی سی سالش شد؛ بهش بعد گفتن اصلاً تو اداره کن؛ این تونسته به‌موقع تجاربی رو کسب کنه تا پدر راضی شده که ثروتش رو در اختیار اون قرار بده. لذا این ماییم که بسته به اینکه در هر مقطع چی داریم کسب می‌کنیم؛ تعیین می‌کنه که می‌تونیم از این ثروت استفاده کنیم یا نمی‌تونیم؟

توضیحاتی در رابطه با جان، مرکب، نفس:

- جان: «جان» نیروی محرکِ نفس هست. این نفس رو حرکت میدهد و از اون زندگی میاد اینجا، از این زندگی میره اونجا، از اونجا میره زندگی بعدی و بعدی. تو دوره هفت راجع بهش صحبت می‌کنیم.



- مرکب: مرکب نیروی حیات می‌خواد، شعور حیات می‌خواد، انرژی‌های مختلف، از جمله انرژی نوع اول و انرژی نوع دوم می‌خواد، سرویس می‌خواد. این سرویس خور و خواب و... رو ما به مرکب میدیم.

- جان:

حضار: استاد ساختار جان چیه؟

استاد: ساختار ازلی و ابدی داره. یعنی از ابتدا تا انتها، جان هم با این راننده هست. در واقع جانِ راننده‌ست. برخلاف تصور یک عده‌ای که میگن جان از بدنش خارج شد. درسته که خارج شد؛ ولی جان از بین رفتنی نیست تا لحظه‌ای که به جان جانان می‌پیونده. حالا اینکه جان جانان چیه؛ تو دوره هفت صحبت می‌کنیم؛ فقط یک جا جان تموم میشه.

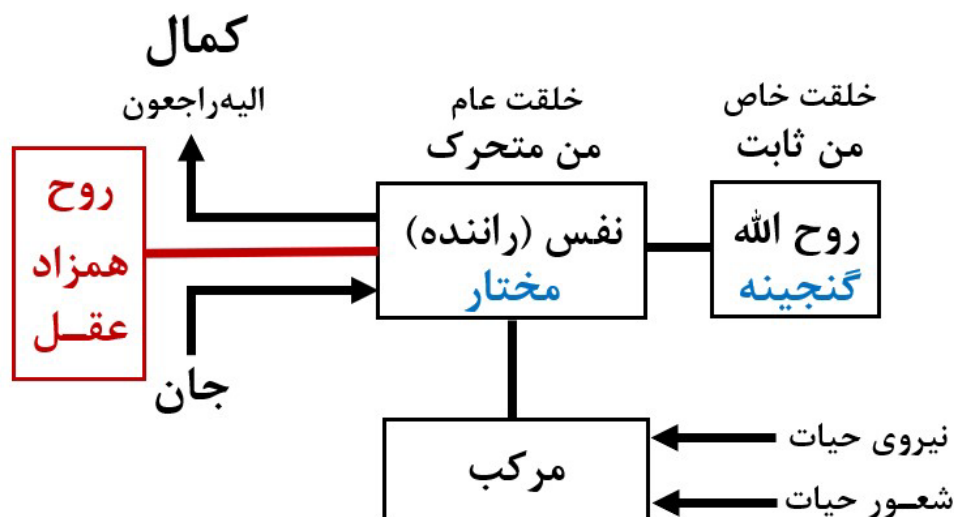
حضار: ارتباطی با اختیار داره؟

استاد: نه! جان نیروی محرکه‌ست. جان فقط لحظه‌ای می‌میره و تموم میشه که می‌خواد از رضوان به جنتی شیفت (Shift) بشه و دیگه اونجا از بین میره؛ تحویل اونور داده میشه. دیگه اونور چه خبره...

- نفس: این نفس، شامل روح، شامل من معنوی یا همزاد میشه. در اینجایی که الان هستیم؛ شامل سی، چهل نوع عقل میشه؛ به اضافه خیلی تشکیلات وسیع‌تریه. این راننده‌ست که این سی، چهل نوع عقل رو داره به اضافه روح و همزاد و خیلی بخش‌های متفاوت. اما این مرکبه که سرویس می‌خواد، غذا می‌خواد، خوابیدن می‌خواد. این چیزهایی رو که سرویس میدیم؛ به این مرکب میدیم. لذا مثلاً وقتی می‌گن گشتن نفس، نفس رو مگر می‌تونیم بکشیم؟ نفس چیزی نیست که بکشیمش. مثلاً فرض کنید که کنترل غذا و کنترل خواب و این صحبت‌هایی که میشه؛ ما داریم راجع به مرکب صحبت می‌کنیم. در پاره‌ای از موارد مرکب نمی‌گذاره راننده به کارش برسه.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بیند دل کند یاد

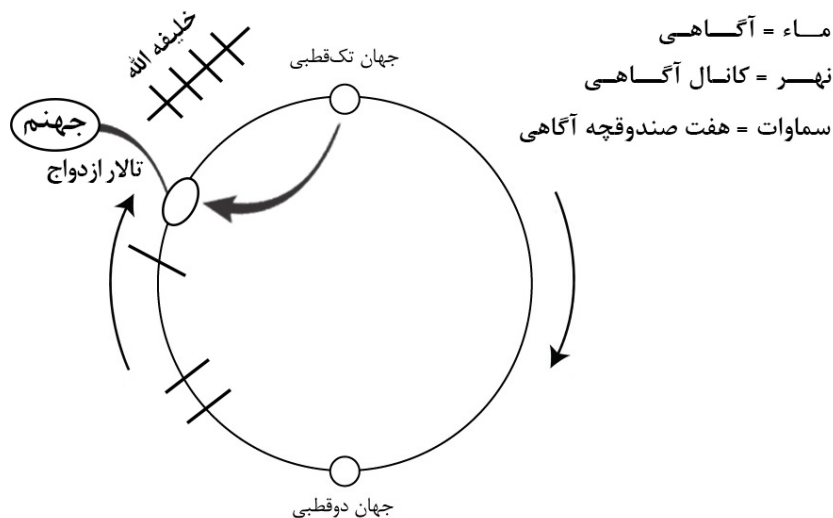
اشکال اینجاست، اشکال سر نفس نیست، اشکال سر این مرکب هست.



مکانیزم قیاسی، چگونگی سوختن در جهنم:

حضور: مکانیزم جهنم و اون لایه‌ها که از بین میره رو میشه توضیح بدید؟

استاد: مکانیزم جهنم قیاسیه. یک قیاسه و این قیاس، یعنی آگاهی. فرض کنید اینجا وارد جهنم می‌شیم، پشت بسته‌ست؛ دیگه نمی‌تونیم پشت رو نگاه کنیم. داخل جهنم یک جایی‌ست که آگاهی کامل هفت آسمان در اونجا وجود داره. یعنی اینکه اصلاً چی می‌خواسته بشه و هدف چی بوده؛ در جهنم وجود داره. یعنی این اطلاعات، اطلاعاتی‌ست که از تک قطبی، ریختند تو جهنم.



حضر: آگاهی ما با این اطلاعات قیاس میشه؟

استاد: وارد جهنم که بشیم، یک کانال آگاهی. یک دست، اینه که طرح و نقشه الهی چی بوده؛ یک دست اینه که اون چیزی که ما فهمیدیم چی بوده. ما از این ماجرا چه بر بستیم و چه دستگیرمون شده، اینور این طرح چی بوده؛ قیاس این دو تا یعنی بسوز و بسوز و بسوز. یعنی این دو تا رو قیاس کنیم که این چی بوده؛ ما چی فهمیده بودیم ازش. این میشه بسوز که بسوز. در یک جایی که منتظر ثانیه دیگه‌ای هم نیستی و برای ناظری که اونجاست خالدون فیه‌است. هی یک نگاه به آگاهی خودش می‌کنه، یک نگاه به طرح و هدف اصلی خلقت می‌کنه و حسرت می‌خوره و یوم الحسرت. آتش حسرت، سوزناک‌تر از خود عنصر آتشه. حالا در اینجا مثلاً ما توجیه میاریم و از یک اتفاقی که افتاده، فرار می‌کنیم؛ واکنش دفاع روانی به کمکمون میاد. ولی اونجا دیگه هیچ‌کدوم از این چیزها نیست؛ همه چیز خالص خالص هست. حالا جالب اینجاست که وقتی از جهنم خارج می‌شیم و در پشت سرمون بسته میشه، دوباره هیچی یادمون نمیاد؛ طبق همین قانون. اصلاً یادمون نمیاد که تو جهنم چه چیزهایی رو ما دیدیم. چون اگر

یادمون می‌اومد؛ دیگه اینجا اشتباه نمی‌کردیم. یادمون میره. اومدیم بیرون و به به و به به، یک مدتی که در همون برزخ خود جهنم هستیم و بعد جنات و بقیه ماجراها شروع میشه. یعنی این رو می‌گن سوزاندن با آگاهی، سوزاندن با قیاس. الان هم خودمون این رو تجربه می‌کنیم. میریم سر امتحان میایم. یا مثلا فرض کنید که فردا یا پس فردا امتحانه، امشب هم یک پارتیه. می‌گیم میریم. امشب میریم پارتیه تموم میشه؛ پس فردا میریم امتحان می‌بینیم که نخیر ما جاموندیم. قیاس این قضیه ممکنه تا مدت‌ها فرد رو بسوزونه. مثلا میریم سر امتحان، گفتیم که این سوال این نمیداد، این چیه، این سوال رو نمیدن، این چه سوالیه، این رو مگه میدن؟ میریم می‌بینیم که درست همون سوال رو دادند، میایم بیرون. یعنی قیاس این مسئله می‌بینید که باعث سوزوندن و سوختن میشه؛ بدون اینکه آتشی در کار باشه.

حضور: چیزی دریافت می‌کنیم؟

استاد: شما این آتش رو تا حالا تجربه کردین یا نکردین؟

حضور: تجربه کردیم.

فردوس دمی ز وقت آسوده ماست دوزخ شرری ز رنج بیهوده ماست

حالا وقت آسوده و رنج بیهوده رو اگر که باز کنیم؛ متوجه می‌شیم که چقدر این ماجرا به این مسائل نزدیک‌تره و ماجرای رنج بیهوده و اینها رو حالا بعدا باز راجع بهش صحبت می‌کنیم.

بنابراین فی‌مابین، همینطور مرحله‌ست که ما میایم تجربه می‌کنیم تا آخر قضیه تو رضوان من خلاصه کردم، گفتم دیگه اونجا می‌فهمیم که اینها همه بازی بوده. اصل ماجرا اصلا سر خداییه؛ خدایی رو بچسب این چیه، بهشت چیه؟ اون خدایی رو بچسب.

پس این قیاسه که باعث میشه لایه به لایه ما مسائل رو در طی مقاطع مختلف قیاس می‌کنیم، لایه‌اش از بین میره؛ سوزونده میشه. لایه به لایه این کارماها و این چیزهای منفی که جمع کردیم؛ سوزونده بشه. مثلا برای یکی ضخامت این دیواره کمتره، برای یکی دیگه بیشتره و این لایه به لایه باید سوزونده بشه. هی قیاس می‌کنه؛ هی از این

لایه سوزونده میشه. به‌محض اینکه آخرین لایه از بین بره؛ اون طرفه. برای اینکه روح الله رو نمی‌تونه تو جهنم نگه داره. می‌دونید نگه داشتن روح الله تو اون مقطع یعنی چه؟ باید خروج صورت بگیره. لذا صورت می‌گیره بدون اینکه حالا اصلاً زمان که مطرح نیست در اونجا، بدون اینکه هیچ انتظاری در اونجا صورت بگیره. تا این تمام اطلاعات با هم قیاس نشه، این آگاهی ما با این اطلاعات هستی، لحظه به لحظه، مورد به مورد تا اینها قیاس نشه؛ خروج از جهنم صورت نمی‌گیره. حالا یک نفر خیلی پرونده داره، «اقرا کتابک» بخون ببینیم پایان نامه‌ات رو. بعد اونجا تا اینها همه رو بازخوانی کنه و قیاس کنه و همینطور بسوزونه؛ برای یک کسی مثلاً حجم کمی کار داره و برای یک کسی دیگه حجم بیشتری کار داره و برای یک کسی هم شاید فی‌البداهه رد بشه؛ ولی عبور الزامی‌ست.

همه رو به خدا می‌سپاریم، خدا نگهدارتون، خدا حافظ، خیلی ممنون، خیلی متشکرم، خیلی سپاسگزارم.



برای دانلود آخرین نسخه جزوات دوره‌های نظام قدیم و نظام جدید،
نوشتاری و بینارها و لایوها، دیدارها به اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه
مراجعه نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh



taheriacademy.com

elementary.erfanhalghehacademy.com